



با سلام
موضوع : چوگانِ مشیت

به پیشِ شاهِ خوش می دو، گهی بالا و گه در گَو
ازو ضربت، ز تو خدمت، که او چوگان و تو گویی
مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۵۳ (برنامه ۸۸۳)

مولانا می فرماید چوگانِ مشیتِ امور به دستِ خداست و ما تنها گویی هستیم که در حال دویدن و خدمت به زندگی است.

ولی ما چوگانِ مشیتِ خدا را گم کرده ایم. بطور مثال:

وقتی ناراحتی یا دردی به ما می رسد، میگوئیم از فلانی آمد و یا سببِ رهایی و راحتی ما فلان شخص است.
وقتی با وجود تمام برنامه ریزی ها و سنجیدن کارها، امورمان جورِ دیگری رقم میخورد و ما در ذهن به دنبال دلیل یا مقصر می گردیم.

وقتی سالها در حرفه ای کار می کنیم اما ارادهٔ زندگی کارِ دیگر یا طرحی دیگر برایمان در نظرگرفته است و ما نسبت به تغییر مقاومت می کنیم.

وقتی می گوئیم این غذاها هستند که به ما انرژی می دهند و یا داروها سببِ درمانِ بیماری ها می شوند ولی از فضایِ هو الشافی و اثربخشیِ موثری خبریم، چوگانِ مشیتِ خدا را گم کرده ایم.

حضرت علی در نهج البلاغه می فرمایند: خداوند را به وسیله گسسته شدن تصمیم ها، گشوده شدن گره ها و نقض اراده ها شناختیم.

تیر، سویِ راستِ پُرآئیده ای
سویِ چپِ رفته ست تیرت، دیده ای؟
مثنوی معنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۸۳

تغییرِ جهتِ تیرِ عزمِ ما، نشان می دهد که یک اراده ای مافوقِ اراده ها هست که مانع می شود.

صد عزیمت می کنی بهرِ سفر
می کشاند مر تو را جایِ دگر

زان بگرداند به هر سو آنِ لگام

تا خبر یابد ز فارس*، اسبِ خام
مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۴۵۶ و ۴۴۵۷

*فارس: سوار بر اسب

مثلاً سوارکار، افسارِ اسب را به هرطرفی می کشد تا اسب متوجه سوارِ خود بشود.

از طرفی دیده و دلِ انسان نیز میانِ دو انگشتِ پروردگار است، همانطور که قلم در دستِ نویسنده است.
وقتی حالاتِ روحیِ متغیّری را تجربه می کنیم و یا تصمیم میگیریم و منصرف می شویم از عزم و فسخِ الهی
ناشی می شود.

دیده و دل هست بَینِ اَصْبَعین
چون قلم در دستِ کاتبِ ای حُسَین

این حروفِ حال هات از نسخِ اوست
عزم و فسخت هم ز عزم و فسخِ اوست
مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۲۷۷۷ و ۲۷۸۱

اما گاهی تصمیمات و تدبیرهای انسان در کارها درست از آب درمی آید، تا به موجبِ آن، تصمیمِ دیگری بگیرد
ولی خداوند بارِ دیگر، عزمِ انسان را درهم می شکند. ولی اگر قرار بر این بود که همه اراده ها و تصمیماتِ انسان
توسط خدا درهم می شکست، قطعاً نا امید می شد و نمی توانست بذرِ امید را در دلش بکارد.

عزم ها و قصدها در مَاجِرَا
گاه گاهی راست می آید تو را

تا به طَمَعِ آن دلت نیت کند
بارِ دیگر نیتت را بشکند

ور به کَلّی بی مُرادت داشتی
دل شدی نومید، اَمَل* کی کاشتی؟

مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۴۶۲ تا ۴۴۶۴

أَمَل: امید و آرزو

ممکن است کسی بپرسد: تکلیفِ اختیارِ انسان چه می شود؟
مولانا در دفتر ششم از بیت ۲۱۰ در این باره توضیح می دهد که انسان باید از فتنهٔ اختیار و فتنهٔ اسبابِ اختیار به خدا پناه ببرد و انسان هایی که به زندگی زنده شده اند، ارادهٔ خود را در ارادهٔ خداوند، فانی ساخته و به مقامِ فنا و بی خویشی رسیده اند.

بِفَنِّ از من حِمْلِ ناهموار را
تا ببینم روضهٔ ابرار را

همچو آن اصحابِ کهف از باغِ جود
می چرم، آيقاظ* نی، بَلْ هُمْ رُقُود***

خفته باشم بر یمین یا بر یَسار
برنگردم جز چو گو بی اختیار

مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۱۶ تا ۲۱۸

*آيقاظ: بیداران
**رُقُود: خوابیدگان

خداوندا بارِ ناهموارِ قوهٔ اختیار را از دوشِمان بردار، که ما را گاهی به سمتِ منِ ذهنی می کشاند و گاهی به سمتِ زندگی. تا اینگونه گلزارِ انسان های زنده به حضور را مشاهده کنیم. مانند اصحابِ کهف که جسمشان در دنیا بود ولی روحشان در فضایِ یکتایی، از باغِ لطف و احسانت بهره مند می شد، ما نیز می خواهیم مانندِ گویِ چوگان، حرکتی نکنیم مگر به ارادهٔ تو.

پس بنابراین، ارادهٔ انسان در طولِ ارادهٔ خداوند است نه در عرضِ آن. اگر این اختیار در خدمتِ منِ ذهنی دربیاید به «می دانم» می افتد، وجودی مستقل برایِ خود قائل می شود و به دنبالِ هر چه بیشتر، بهتر بر می آید تا اختیارش افزوده شود ولی زندگی این وجودِ توهمی را بهم خواهد ریخت تا آدمی را به خودش زنده کند.

هیچ کس را، تا نگردد او فنا
نیست ره در بارگاهِ کبریا

چیست معراجِ فلک؟ این نیستی
عاشقان را مذهب و دین نیستی
مثنوی معنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۳۲ و ۲۳۳

با سپاس فراوان 
سمانه از تهران